

## ساز و آواز در شاهنامه از: قاسم طالبزاده

### موسیقی در دوره ساسانیان

یکی از شکوهمندترین دوره‌های تاریخ موسیقی ایران باستان، موسیقی دوره ساسانی است. به راستی می‌توان گفت آنچه که در موسیقی کنونی ما ایرانیان برجای مانده است، بازمانده هنر "باربد" ها و "سرکش" ها و خواستگاه هنرپرور آن زمان می باشد.

پایه ریزی هنرها و به ویژه موسیقی - یا خنیا- بطوری که از کتابهای دوران پس از اسلام بر می‌آید، به اندازه‌ای پر بار و بنیادین بوده‌است که تا چهارسده سال پس از یورش اعراب و سپری شدن دوره ساسانی نیز، فرهنگ آن برجای مانده بود و آوازهای خنیاگران گذشته، سینه به سینه نقل و انگیزه ای برای برجای ماندن گنجینه‌های شعر، ادب و موسیقی برای زمان‌های آینده و آیندگان گردید.

به گونه ای که از کتاب‌های نویسندگان خارجی و به ویژه عرب زبانان بر می‌آید. هنر خنیا یا موسیقی در نزد پادشاهان ساسانی از ارزش بسیار زیادی برخوردار بوده‌است.

مسعودی در کتاب "مروج‌الذهب" می‌نویسد که خنیاگران دربار شاهپور اول که از بهترین و زبردست‌ترین نوازندگان زمان بشمار می‌رفتند، در جای ویژه ای که برای آنان برگزیده شده بود به نوازندگی می پرداختند. نامبرده همچنین می‌افزاید، هنگامی که اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی، درباریان و سران لشگری و کشوری را که هر یک از مقام ویژه‌ای نیز برخوردار بودند به بارگاه می‌پذیرفت، دستور می‌داد تا خنیاگران نیز که در رده ی برگزیدگان او در دربار به شمار می‌رفتند در دربار و در کنار دیگر میهمانان جای گیرند.

در زمان اردشیر، ارزش موسیقیدان دوچندان بود. او افزون بر پشتیبانیش از موسیقی و موسیقی دانان، خود نوازند بود و تنبور می‌نواخت. در این باره و در کتاب "کارنامه اردشیر بابکان"، آمده‌است:

"روزی اردشیر جوان به ستورگاه نشسته و تنبور می‌نواخت، کنیزی که او را دید و بر او عاشق شد."

در رساله دیگر بنام "خسرو گواتان‌وریدک"، یا خسرو قبادان وریدک، آمده است که انوشیروان در باره خنیاگری از "ریدک" پرسشهایی می‌کند و "ریدک" در پاسخ انوشیروان اشاره به سازهای گوناگون مانند تنبور، بربط و نای می‌کند. انوشیروان می‌گوید:

"از همه بهتر چنگ سرای است که کنیزی در شبستان با آوای تیز چنگ آوازی را همراهی کند."

موسیقی‌دانان در نزد مانویان و مزدکیان از ارزش‌والایی برخوردار بودند و موسیقی یکی از چهار پایه ی بنیادین باور مانوی به شمار می‌رفته است.

مسعودی درباره چگونگی بارعام دادن و نشست‌های پادشاهان ساسانی می‌نویسد:

"هنگامی که پادشاه به طرب می‌نشست، ندیم‌ها هر کدام در مکان خود جای می‌گرفتند و ساکت و بی‌حرکت می‌ماندند. آنگاه پرده دار متوجه حضار می‌شد و خوانندگان را می‌گفت که فلان آواز را بخوانند و یا بهمان سخن را بگویند و یا مطربان فلان پرده و فلان راه از راه‌های موسیقی را بنوازند."

نامبرده در باره جشن‌های خسرو انوشیروان می‌گوید:

"نگهبان پرده، که تخت شاه در پس آن قرار دارد، خدمتگزار عالی‌رتبه‌ای است و خرم‌باش نام دارد. هنگامی که شاه درباریان خود را بار می‌داد، خرم‌باش به یکی از گماشتگان امر می‌کرد بر بالای ساختمان رود و با صدایی که به گوش همگان برسد، فریاد برمی‌آورد که گفتار خود را بسنجید زیرا امروز شما در حضور پادشاه هستید."

همین روایت از زبان "آرتور کریستن‌سن" بدین شکل آمده‌است که:

"پادشاهان ساسانی همیشه از ندیمانی که در دربار حضور دارند بیست زرع دورتر می‌نشستند و در فاصله ده زرع، پرده‌ای می‌آویختند و پرده‌داری شاه با شخصی از ابناء اساوره بود(سیران)، موسوم به "خرم‌باش". کار خرم‌باش این بود که مردی را امر می‌داد تا بر بلندترین نقطه بارگاه برود. مردبه مکان معین بالامی‌رفت و با صدای بلند و خوش که همه حضار بشنوند می‌گفت:

"ای‌زبان، سر صاحبیت را حفظ کن که اینک هم‌نشین پادشاهی.  
فردوسی درباره ی بزم. انوشیروان با دختر خاقان چین می‌گوید:

"همه یال اسبان پر از مشگ و می

شکر با درم ریخته زیر پی

ز بس ناله‌ی نای و چنگ رباب

نُبد بر زمین جای آرام و خواب"

از سازهایی که ایرانیان در هنگام شادمانی و جشن‌های خود به کار می‌بردند می‌توان از، چنگ و نی، دف، دایره، بربط، زنگوله، دایره زنگی، کمانچه، سورنا، رباب، نیبید را می‌توان نام برد.

فردوسی در شاهنامه، بیشتر از چنگ و نی، دف، رباب، نیبید، ورود و عود یاد کرده است.

فردوسی در داستان بیژن و منیژه می‌آورد:

"در آن خانه سیصد پرستنده بود

همه با رباب و نیبید و سرود"

و هنگامیکه رستم برای آوردن کیقباد به البرز کوه می‌رود، اینچنین می‌نویسد:

"برآمد خروش از دل (زیروم)

فراوان شده شادی، اندوه کم

نشستند خوبان. بربط نواز

یکی عودسوز و یکی عودساز

سراینده‌ای این غزل ساز کرد

دف و چنگ و نی را هماواز کرد

که امروز روزیست با فر و داد

که رستم نشسته‌است با کی قباد

ز ابریشم و چنگ آوای رود

سراینده این بیت‌ها می‌سرود"

اگر فردوسی از زیر و بم سخن می‌گوید منظور دوسیم "زیر" و "بم" تنبورهای اولیه است که یک سیم آوای. "زیر" و سیم دیگر آوای بم" داشته‌اند ولی در زمان‌های پس از آن تنبور، دارای سیم‌های بیشتری شد.

فردوسی از سویی می‌نماید عودسازان که همان بربط سازان بودند، نوازندگانی زبردست نیز بوده‌اند. از سویی یادآور می‌شود که سیم‌های چنگ از جنس ابریشم بوده‌است و آن‌را "وتر" نیز می‌نامیده‌اند.

بهرام گور از پادشاهانی بود که به موسیقی و خنیاگری و خنیاگران ارزش والایی بخشید و مقام و مرتبه آنان را چندین برابر گذشته بالا برد. حمداله مستوفی می‌نویسد:

"در زمان بهرام گور کار مطربان بالا گرفت، چنانچه مطربی به روزی سد درم قانع نمی‌شد."

در زمان این پادشاه، مردم از آسایش کافی برخوردار بودند چون به دستور او مردم باید نیمی از روز را کار و نیم دیگر را به شادی بگذرانند.

بهرام گور همچنین دستور داد تا نگهبانان رسیدگی کنند که مردم در تنگدستی زندگی نکنند. مشهور است که در زمان پادشاهی او هیچکس در سختی زندگی نمی‌کرد. فردوسی در این‌باره می‌نویسد:

"که آزاد بینیم روی زمین

بهر جای پیوسته شد آفرین

مگر مرد درویش کز شهریار

ننالد همی از بد روزگار

که چون می‌گسارد توانگر همی

به سر بر ز گل دارد افسر همی

به آواز رامشگران می‌خورند

چو ما مردمان را به کس نشمرند"

بهرام برای سرگرم کردن مردم ده هزار لولی را از هند به ایران آورد تا مردم پس از رهایی از کار روزانه، بتوانند به شادی بپردازند. فردوسی در این زمینه می‌نویسد:

"به نزدیک شنگل فرستاد کس

چنین گفت کای شاه فریادرس

از آن لولیان برگزین ده هزار

نر و ماده بر زخم بریط سوار

که استاد بر زخم داستان بود

وز آواز او رامش جان بود

چو نامه به نزدیک شنگل رسید

سر فخر بر چرخ کیوان کشید

هم آنگاه شنگل گزین کرد زود

ز لوری کجا شاه فرموده بود"

فردوسی می‌گوید که بهرام پس از کشتن دو شیری که راه او را بسته بودند، به خانهای مردی گوهر فروش می‌رود و میزبان دخترهای خود را به بهرام نشان می‌دهد:

"بدو میزبان گفت کاین دخترم

همه به آسمان اندر آرد سرم

هم او میگسار است و هم چنگ زن

هم او چامه گوی است و اندر شکن

زن چنگ زن چنگ در بر گرفت

نخستین خروش مغان برگرفت

به رود و به ریشم سخن گوی گشت

همه خانه از وی سمن بوی گشت"

در جای دیگر در نخجیرگ می‌آورد:

بتان جامی و چنگ آراستند

"پرستندگان مشگ و می خواستند

ز زور و می و نای و بانگ سرود

"هوا را همی داد گردون درود"

پس از تاجگذاری، بهرام خراج را بمردم می‌بخشد:

"چو آگاه شد زین خبر هر کسی

همی آفرین خواند هر کس بسی

برفتند یکسر به آتشکده

به ایوان نوروز و جشن سده

همی مشگ بر آتش افشانند

به بهرام شه آفرین خوانند

به هر جای خوانی بیاراستند

می و رود و رامشگران خواستند

وزان پس در گنج بگشاد شاه

به دینار و دیبا بیاراست گاه"

فردوسی همچنین درجایی دیگر و درباره به زنی گرفتن بهرام، دختران برزین دهقان را می‌نویسد:

برفتند هر سه به نزدیک شاه

نهاده به سر بر ز گوهر کلاه

یکی پای کوب و یکی چنگزن

سه دیگر خوش آواز اندوه شکن

یکی چاه‌گوی و دگر چنگزن

سوم پای کوبد شکن در شکن"

حسنعلی ملاح می‌نویسد:

"مقام‌های عصر بهرام هشت واحد بوده‌است بنامهای بهار، بندستان، آبرین یا آفرین، ابرینه، مادر، و سپان یا ماه در

بستان، نسیم، قبه، و اسپراس.

البته در بسیاری از کتابها پاره‌ای از این نامها را به باربد نسبت داده‌اند.

در مورد به وجود آمدن نغمه‌ی "گنج گاه" یا "گنج گاوان" می‌گویند که در زمان پادشاهی بهرام‌گور، به گنج بزرگی که

به مهر پرستی ایرانیان و برای گسترش آیین میترایی نگهداری شده بود دست یافتند. موسیقیدانان دربار بهرام آوازی به

مناسبت یافتن این گنج ساخته و آنرا "گنج گاه" یا "گنج گاوان" نامیدند. این آواز را نیز به باربد نسبت داده‌اند و باربد

آنرا در زمره‌ی "سی لحن" خود آورده است.

"باربد" پرآوازه ترین موسیقیدان ایران کهن پشتیبانی دوران بهرام گور از هنرمندان، شکافیی هنر

موسیقی در زمان خسرو پرویز را بنا نهاد. به راستی می‌توان گفت که در هیچیک از دوره‌های فرمانروایی پادشاهان

در ایران تا به این اندازه موسیقی ارزش والای خود را نیافته و تا این مقدار نغمه و آواز ساخته نشده‌است. خسرو پرویز

به موسیقی عشق می‌ورزید، در شبانه‌روز با موسیقی زندگی می‌کرد و حتا با موسیقی‌دانان به شکار می‌رفت. پرآوازه‌ترین موسیقیدان خسرو پرویز بارید نام داشت. صاحب‌بیرهان قاطع ((ابن خلف تبریزی، بامدادان)) درباره بارید و صدای خوش او می‌نویسد:

"اصل او از جهرم از توابع شیراز است و در فن بریط نوازی و موسیقی‌دانی عدیل و نظیر نداشت و سرود مسجع از مخترعات اوست و آن سرود را خسروانی نام نهاده‌اند."  
هم او در شرح بیشتری درباره خسروانی می‌نویسد:

"هر چیزی را که بس لطیف و نیکو و بزرگ باشد منسوب به خسرو ساخته و خسروانی گویند."  
شعرا و نویسندگان بزرگ ایران همانند فردوسی، نظامی گنجوی، منوچهری دامغانی و همچنین تاریخ نگاران عرب مانند مسعودی و ثعالبی همه بارید را بزرگترین موسیقیدان زمان خسرو پرویز می‌دانند.  
درباره نام بارید روایات زیادی وجود دارد. عربها او را فهلبد می‌خواندند ولی نزد ایرانیان به بارید معروف است. در پاره‌ای از کتابها بیز او را "فهربد" یا "پهلبد" نیز آمده‌است. نام و یاد این موسیقیدان ارزشمند که همواره و برای همیشه با نام ایران عزیز همراه هست و خواهد بود

### **سرکش و بارید:**

بارید دارای داستان زندگی دل‌انگیزی می‌باشد. فردوسی در شاهنامه از او، داستانش و یکی دیگر از برجسته‌ترین موسیقیدانان زمان خسرو پرویز بنام "سرکش" سخن می‌گوید:

"یکی مطربی بود سرکش به نام  
به رامشگری در شده شادکام  
بزرگان بر او گوهر افشاندند  
که فر بزرگیش می‌خواندند"

سرکش رییس دسته رامشگران مجالس خصوصی خسرو پرویز بود، روزی بدو خبر رسید جوانی که از زیر دست‌ترین نوازندگان عود است و صدایی دلکش دارد، به دربار آمده تا به عنوان رامشگر بار یابد.

"چو بشنید سرکش دلش تیره گشت  
به زخم سرود اندرو خیره گشت  
بیامد بنزدیک سالار بار  
درم کرد و دینار چندی بداد  
بدو گفت رامشگری بر در است  
که از من بسال و هنر برتر است"

سرکش از این خیر آشفته شد و به هر وسیله‌ای خواست او را از نزدیک شاه دور نگهدارد، درباریان را با پول و بخشش راضی کرد تا از بارید سخنی نگویند.

"نباید که در پیش خسرو شود  
که ما کهنه گردیم و او نو شود  
ز سرکش چو بشنید دربان شاه  
ز رامشگر تازه بر بست راه"

بارید از ماجرا آگاه شد و با تدبیر به نزد نگهبان باغی که شاه گاه گاه برای باده‌نوشی به آنجا می‌رفت، رفت و از او درخواست کرد که ورود شاه را به او اطلاع دهد.

"چو نومید بر گشت از آن بارگاه  
ابا بر ببط آمد سوی باغ شاه  
که آن باغبان بود مردوی نام  
شد از دیدنش بارید شادکام  
سبک بارید نزد مردوی شد  
همان روز با مرد هم خوی شد  
چنین گفت با باغبان بارید  
که گویی تو چو جانی و من کالبد  
کنون آرزو دارم از تو یکی  
که آن هست نزدیک تو اندکی  
چو آید بدین باغ شاه جهان  
مرا راه ده تا ببینم نهان  
که تا چون شود شاه را جشنگاه  
ببینم نهفته یکی روی شاه"

پس اجازه گرفت بر بالای درختی رود که بر جایگاه بزم شاه سوار بود و روزی که شاه به باغ آمد، بارید جامه‌ای سبز رنگ بر تن کرد و عودی به دست گرفت و بر بالای درختی جای گرفته و خود را مخفی کرد.

"بدان سرو شد بر ببط اندر کنار  
زمانی همی بود تا شهریار  
از ایوان بیامد بدان جشنگاه  
بیاراست پالیزبان جای شاه  
بیامد پرچهره‌ی می گسار  
یکی جام می بر کف شهریار  
بدانگه که خورشید بر کشت زرد  
همی بود تا گشت شب لاجورد  
زننده بدان سرو برداشت رود  
همان ساخته خسروانی سرود  
سرودی به آواز خوش بر کشید  
که اکنون تو خوانیش داد آفرین"

شاه از شنیدن آن آوا بسیار خرسند گشت و نام رامشگر را پرسید، به جستجویش پرداختند ولی به پنهانگاهش دست نیافتند.

"بماندند یکسر همی در شگفت  
همی هر کسی رای دیگر گرفت

از آن زخمه سرگش چو بیهوش گشت  
بدانست کان کیست خاموش گشت  
بدان نامداران بفرمود شاه  
که جوید سر تا سر این جشنگاه  
فراوان بجستند و باز آمدند  
به نزدیک خسرو فراز آمدند"

شاه جامی دیگر بر دست گرفت، این بار باربد به سرودن آواز دیگری پرداخت که بسیار پر مایه و شادی انگیز بود و خاور نام داشت.

"بیاورد جامی دگر می گسار  
چو از خوبرخ بستد آن شهریار  
زننده دگرگون بیاراست رود  
بآورد ناگاه دیگر سرود  
چو آن رامشی گفت و خسرو شنید  
به آواز او جام می درکشید"

(حسینعلی ملاح می‌گوید که منظور از "دگرگون بیاراست رود" این است که باربد ساز خود را دوباره کوک کرد و با کوک دیگری زد.)

خسرو چنان شیفته‌ی آن آنگ و آوا شد که گفت:

همه اعضاء بدن من می‌خواهند برای بهره بردن سراپا گوش گردند". و امر کرد تا بار دیگر به جستجوی رامشگر بپردازند ولی این بار نیز او را نیافتند.

"بفرمود کاین را به جا آورید  
همان باغ یکسر به پا آورید  
ندیدند چیزی جز از بید و سرو  
خرامان به زیر گل اندر تذر و"

سرانجام خسرو جام سوم را برداشت، این بار باربد با نوای شکوه‌آمیزی ساز و آوای دلکش خود شنوندگان را مبهوت ساخت. آهنگی که این بار باربد اجرا کرد و خواند "سبز اندر سبز" نام داشت و بداهه سرایی بود که به مخفی‌گاه خودش اشاره می‌کرد.

"شهنشاه پس جام دیگر بخواست  
بر آواز او سر بر آورد راست  
برآمد دگر باره بانگ سرود  
دگرگونه تر ساخت آوای رود  
همی سبز در سبز خوانی کنون  
بدینگونه سازند مردان فسون"

خسرو بر پا خاست و گفت این آواز بی‌شک از فرشته‌ای بگوش می‌رسد که پروردگار برای خوشی من فرستاده است و از رامشگر خواست تا خود را بنمایاند.

"چو بشنید پرویز بر جای خاست  
یکی جام می گلشن آرای خواست  
چنین گفت گر این فرشته بدی  
ز مشگ و ز عنبر سرشته بدی  
بجویید در باغ تا این کجاست  
همه باغ و گلشن چپ و دست راست  
دهان و برش پر ز گوهر کنم  
برین رود سازانش مهتر کنم  
چو بشنید رامشگر آوی او  
همان خوب گفتار دمساز او"

باربد از درخت پایین آمد و بر پای خسرو افتاد، شاه مقام او را گرامی داشت و جویای ماجرا شد و پس از آن او را سرآمد رامشگران خود کرد.

"فرو آمد از شاخ سرو سهی  
همی رفت با رامش و فرهی  
بدو گفت شاهها یکی بندهام  
به آواز تو در جهان زندهام  
سراسر بگفت آنچه رفت از بنه  
که بود اندر آن یکدل و یک تنه  
به دیدار او شاد شد شهریار  
به سان گلستان به گاه بهار  
بدینگونه تا سر سوی خواب کرد  
دهانش پر از در خوشاب کرد  
بشد باربد شاه رامشگران  
یکی نامداری شد از مهتران"

می‌گویند که باربد تنها کسی بود که توانست با آهنگی که ساخته بود، مرگ شب‌بیز، اسب خسرو پرویز را به آگاهی او برساند.

### **سی لحن باربد:**

از آهنگ‌هایی که به باربد نسبت می‌دهند، سی‌لحن را بر می‌شمارند که برای سی‌روز از ماه ساخته، هر یک را در روز ویژه‌ای برای خسرو پرویز نواخته است.

این سی آواز چنین نام دارند:

"آرایش خورشید، آیین جمشیدی، اورنگی، باغ شیرین، تخت تاق‌دیس، حقه کاووس، سروستان، آرامش جان، سبز در سبز، سرو سهی، شادروان مروارید، شب‌بیز، شب فرخ، قفل رومی، گنج بادآور، گنج سوخته، کین ایرج، کین سیاوش، ماه بر کوهان، مشگدانه، مروای نیک، مشگمالی، مهرگان، ناقوسی، نوبهاری، نوشین باده، نیمروز، نخجیرگاه، گنج کاردان، سروستان و روح."



## ۳۶۰ آهنگ برای ۳۶۰ روز سال :

از بسیاری از نامهای موسیقی و آهنگهای دوره ساسانی سخن به منوچهری در دیوان خود میان می آورد. هرچند نمی توان باور داشت که همه این نامها باستانی باشند ولی می بینیم که جز سی آواز باربد، آهنگهای دیگری را نیز به باربد نسبت می دهند و گویا ۳۶۰ آهنگ برای ۳۶۰ روز سال از ساخته های اوست.

منوچهری این نامها را به یاد می آورد:

"آزادوار، پالیزیان، باخزر، سبزبهار، باروزنه، باغ سیاوش یا باغ سیاوشان، سازگری شادباش، شادورد، کاسه گیری، سازگری، راه گل، راهوی، رامشخواران، زاغ شباب، سپهبدان، بندشهریار، تخت اردشیر، گنج گاو، انگبین، گنج وار، گنج سوخته، دل انگیز، سروستار، چکاوک، خارکن، خسروانی، اشکنه، نوروزبزرگ، نوروزخردک، نوروز خارا، باد نوروز، ساز نوروز، نوروز کیقباد، نوشین لبینا، یا نوشین لب، شهرود، ره جامه داران، مهرگان، مهرگان خرد، نهاوندی، نهفت، زیربزرگان، تیزی راست، زیر خرد، نیم راست، بهمن جنه، پرده خرم، دیرسال، پرده زنبور، در غم افسر سگری، تکام، گلزار، جاخسرو، زنگانه، روشن چراغ، بهار بشکنه، باغ شهریار، پیگیرگرد، گل نوش، تیف گنج، دیورخش، ارجنه، زیرافکن، شیشم، سرانداز، فانوس، هفت گنج، گاوینزه، زیر قیصران، بادرنگ، پرده باده، باروزنه، بند شهریار، بهمن، پارسی، نخست اردشیر، راه ترکی، چینی، خاخسرو، دل افروز، دلارام، دل انگیزان، دانه، دیلمی، راه روح، راست، راست گل، راهوی، رومی، زند، سبزه بهار، ستا، سروستان، سروستاه، سروسهی، سوسنه، سیوارتیر، شکرین، عشاق، قابوس، قیصران، گل چم، کنک دری، گنج فریدون، پرده لیلی، می بر سر، موبه زال، نرگس، نی بر سر چنار، نی بر سر بهار، نی بر سر کسری، رامشخوار، راه گل، نوروز عرب، نوروز عجم، شاورد، شباب، گنج وار، دل انگیز،" و بسیاری دیگر که در هر کتاب و نسخه ای تکرار شده اند. ولی سی سد و شصت نغمه باربد همگی تایید نشده اند. بسیاری از این نامها، آهنگهایی هستند مربوط به دوره پس از ساسانیان، مانند: عشاق، راه و روح، پرده لیلی و غیره. بی سبب نیست اگر از منوچهری که نامهای آهنگهای باربد را سرود گونه آورده است.

"مطربان ساعت به ساعت با نوای زیر و بم

گاه سروستان زنند امروز و گاهی اشکنه

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر

گاه نوروز بزرگ و گه نوای بسکنه

گه نوای هفت گنج و گه نوای گنج گاو

گه نوای دیف رخس و گه نوای ارجنه

نوبتی پالیزیان و نوبتی سرو سهی

نوبتی روشن چراغ و نوبتی گاوینزه"

درباره پایان زندگی باربد روایات گوناگون می کنند. پاره ای گفته اند، سرکش که او نیز از موسیقیدانان برجسته دربار

خسرو پرویز بود و به برتری باربد و توجه شاه به او رشک می برد وی را مسموم ساخت.

خسرو از مرگ وی بسیار اندوهناک شد و چون دریافت که سرکش موجب مرگ او گردیده است. باو گفت:

"من از شنیدن آواز باربد لذت می بردم و می خواستم در پی آواز او به تو گوش فرا دهم و تو نیمی از خوشی مرا از بین

بردی و شایسته مرگ هستی."

سرکش پاسخ می دهد:

"شاه، اگر بخواهی نیمی از خوشی که برایت مانده است را از بین ببری، تو خود همه آن را از بین برده ای."

می‌گویند که شاه از گناه او می‌گذرد و وی را می‌بخشد.

سرگش را در بسیاری از کتابها همپایه باربد می‌دانند، آهنگهای کمی از وی برجای مانده است و می‌گویند که آواز "جامه‌دران" از ساخته‌های اوست و گویا هنگام نواختن و خواندن این نغمه همگان جامه‌های خود را دریده‌اند و این شعر نظامی چنین روایتی را تایید می‌کند:

"مطرب، به نوایی ره ما بی خبران زد

تا جامه درانیم ره جامه دران را"

سرگش همان نکیسا است و تبار او را یونای می‌دانند و از نام سرگیوس یونانی به سرگیش و سپس سرگش نام گرفته است.

فردوسی در این باره می‌گوید:

"یکی مطربی بود سرکش به نام

به رامشگری در شده شادکام

همی آفرین خواند سرگش به رود

شهنشاه را داد چندی درود

بزرگان بر او گوهر افشاندند

که فر. بزرگیش می‌خواندند

از دیگر خنیاگران آن دوره، رامتین، آزاده، آرزو و بامشاد هستند که در زمانهای بهرام گور و خسرو پرویز

می‌زیسته‌اند. درباره آزاده، فردوسی می‌گوید:

"چنان بُد که یک روز بی انجمن

به نخجیر گه رفت با چنگ زن

'کجا نام. او رومی آزاده بود

که رنگ رخانش چو بیجاده بود

در مقاله‌ای درباره خنیاگری و موسیقی ایران، معتقد است که خنیاگران دوره ساسانی همان گاسان‌های Gusan زمان اشکانیان هستند که خود از هند به ایران آورده شده‌اند و نقش آنان در داستان سرایی، نوازندگی و خوانندگی بود که برای سرگرم کردن در مهمانی‌ها خوانده می‌شدند. این دسته از خنیاگران و رامشگران در نگهداری سنت‌های ملی ایرانیان، نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

پس شاید بتوان باور داشت که به احتمال زیاد داستانهای حماسی و قصه‌های کهن و یا موسیقی زمانهای گذشته، به وسیله خنیاگران یا گوسان"ها از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و آنچه ما اکنون در دستگاههای موسیقی سنتی و یا موسیقی عامیانه در سرتاسر کشور ایران می‌شنویم، بازمانده نغمه‌هایی مانند، خسروانی، دلکش خاوران، طرب‌انگیز، بسته‌نگار در دستگاه ماهور و روح افزا، نیریز، نوروز عجم، و راست در راست پنجگاه و گوشه‌های دیگری مانند جامه‌دران، تخت‌طاق‌دیس، سیاوشان و غیره است که باربد و سرگش‌ها از خود برجای گذارده‌اند